

فارق از امید



bi..ta



kiyana



فارق از امید



WWW.TAAKROMAN.IR

اودی تو زندگی‌م و کردیش و اعنون
می‌کنم کاری التماس کنی با چشمای کریون





شناسنامه کتاب:

دسته بندی: دلنوشته

نام اثر: فارق از امید

نام نویسنده: "Bi..tA" کاربر تک رمان

ژانر: تراژدی

طراح: Kiyana

ویراستار: فاطمه تاجیکی

کپیست: فاطمه مقاره

این کتاب در سایت **تک رمان** آماده شده است

www.taakroman.ir

مقدمه:

بی حس از کنار آدم‌ها رد می‌شم،

چی میگم؟ تو دلم میگم:

«توی دل شون چی میگن؟»

نه من از دلِ اون‌ها، و نه اون‌ها از دلِ من؛

خبر نداریم.



چشم‌های گریونم رو، فقط بالشم خشک کرد.

تنِ سردم رو، فقط پتوم گرم کرد.

دلِ شکسته‌ام رو، فقط خودش آروم کرد.

بهش بگید بیاد.

این روزا بدونِ اون،

دلَم خ*ون گریه کرد... A

تنها روزی که احساسِ خوشبختی کردم، روزی بود که قبول کردم عاشقش!

منی که از تمامِ مذکرهای دنیا با هر سن و نسبتی متنفرم، هنوز هم عاشقشم!

حتی با این که سعی می‌کنه عشقش رو مخفی کنه،

می‌دونم دل اونم تنگه؛ ولی...

امان از دستِ هرچی قوله. A

اگر بگن اولین چیزی که از بچگیت یادت میاد چیه،

میگم صدای پلیسه!

اگر بگن کسی که تو زندگیت بیشترین ضربه رو بهت زد کیه؟

میگم همونیه که اولین قهرمانه هر دختریه!

اگر بگن هردوتای اینها رو کی یادت میاره؟

میگم همونیه که هر روز می بینمش و دلیل جوابای بالامه...P

کاش می شد باز هم بیدار بشم.

با صدای کبوتر،

با ذوق برم سمت پنجره و نگاه اشون کنم.

پرندهها رو نه،

چشمهای قهوه ایش رو که بهم زل زدن! E

می دونی آخرین حد ناراحتی این نیست یه لبخند تلخ بزنی و بی خیال باشی،

اینه که مجبور به تکرار باشی،

تکرار حرفهای گذشته!

حتی کسی که نمی شناستت و نمی شناسیش هم کلمه ای بگه؛ اما

تو سرِ تو هزار چیز بیچه!

تلخ‌ترین چیز اینه هیچی برات جز د*ر*د نمونه.

اما تو از دوست داشتن، غم‌هاشون رو هم ب*غ*ل بگیری!

از بچگیم فقط تنهایی یادم میاد.

مخصوصا اون بخش‌هایش که کسی خونه نمی‌موند،

غذای سردِ توی یخچال رو می‌خوردم.

حالا با غذای گرم میونه خوبی ندارم!

وقت‌هایی که می‌رفتم بیرون تا با بچه‌ها بازی کنم،

اون‌ها هم تا من رو می‌دیدن به خونه‌هاشون می‌رفتن،

حالا هم از شما و از جمعی که باعث‌شونید میونه خوبی ندارم...

خیلی سخته، باور کن خیلی سخته!

این‌که بهترین رفیقت ناراحت باشه.

بخاطرِ عشقش، و تو هرکاری کنی و کردی تا باهم خوبشون کنی.

قهری که ماهها بودن رو تو دو روز آشتی بدی؛ اما...

یه روز چشمهای اشکی...

یادگاریهای پاره پوره و پس فرستاده...

و تویی که رقیب عشقی بهترین دوستت بودی! N & A

صداتو می شنوم!

صدامو نمی شنوی، اما ای کاش می شنیدی؛

چون این طوری بهتری می تونستی بفهمی،

چقدر ازت متنفرم و همچین

چقدر واسه‌ی مردنت گریه کردم! Sh

می دونی گفتم:

- بخشیدم. ولی در اصل نبخشیدم!

تو همیشه میگی حرفات رو با من نیستی،

این طوری که به در میگی تا دیوار بشنوه؛ اما

نمی بینی اون چیزی که موقع رفتن به اتاقت کوبوندیش،

در بود نه دیوار! P

گریه کردم و ندیدی،

زجه زدم و نشنیدی؛

اما د*ر*دِ اون رو دیدی و گفתי دردش بزرگه!

حالا که کل زندگیم رو می دونی سکوت کردی؟

درک می کنم! زیادی رفتی تو بهت که اون دختر کوچولو چی ها تو دلش نگه

داشته و نه دیدی، و نه شنیدی! M

میشه بازم برم حموم؟

بیام و با لباسای باز بشینم تو بالکن یا جلوی کولر،

باز سرما بخورم تا خونه بمونی و بتونم مثل بچه های عادی باشم.

گرچه؛ حتی لباست رو هم می گرفتم تا نری.

اما صبح بیدار می شدم و جای خالیت رو می دیدم.

میشه حالا همراه با خودت من رو هم ببری؟

اینجا زیادی بده...

می دونستی یکی از دلایلی بودی که زودتر خودم رو نکشم؟

د*ر*د داشت!

استوری هات خیلی د*ر*د داشت؛

حالا یکی از همون های هستی که باعث شد خودم رو بکشم!

نمردم اما، زنده هم نیستم. Sh

یادته چقدر گرگ ها رو دوست داشتیم؟

تو گرگ بارونی و من زخمی،

تو یه دشمن که از من به من پناه بردی

و منم مثل گرگی که دلش به حال بره سوخته؛

اما در آخر جاهامون عوض شد.

من حتی اگر شکار هم باشم،

نزدیکِ شکارچی میشم تا اون رو ببینم،

همون قدر دردناک، همون قدر احمقانه... A

روزی که فهمیدم من رو دوست داری یادم نمیره.

همون روزی که تو بالکن نشسته بودم؛

با این که جدا شده بودید از روی عادت می پاییدمت،

یکهو سرت رو گرفتی بالا و نگاهم کردی.

انگار می دونستی دارم میپامت،

جرقه‌ای که تو سرم زد برابر شد با،

کسی که ل*بِ پنجره‌ی چهارده طبقه میشینه که

شاید فرجی شد و اتفاقی افتاد... N & A

لطفا! اون دختر کوچولوی هفت ساله رو...

بهم برگردونید!

این جدیده خیلی بده!

زیادی شبا گریه می کنه، من از مرده‌ها میترسم!

برشگردونید... P \ m \ Sh

امیدی برام نموند،

بس کنید.

لطفا، خواهش می کنم بس کنید.

پشت این در خیلی چیزا شده و شما نمی دونید.

خیلی چیزا رو هم می دونید و به روتون نمیارید؛

اما...

من دیگه اون دختر کوچولو نیستم،

دیگه با یه حرف و قول که هیچ وقت نمی تونید پاش بمونی گول نمی خورم.

بی حس، بی امید ل*ب پنجره میشینم و پایین رو نگاه می کنم.

لطفا چیزی بهم نگید،

من هزارتا چیز می شنود..

این فایل در سایت تک رمان تایپ و منتشر شده است. هرگونه کپی برداری پیگرد قانونی دارد.

برای منتشر کردن آثار خود به سایت تک رمان مراجعه کنید.

TaakRoman.IR

Forums.TaakRoman.IR

